

فردوسی و کلمات عربی او

قسمت دوم

در قسمت اول این مقاله معلوم گردید که در پانصد بیت اول «شاهنامه» چه مقدار کلمات عربی موجود است. در این قسمت پانصد بیت دیگر از قسمت پایان شاهنامه را مورد تحقیق قرار دادیم تا معلوم گردد که درین پانصد بیت حکیم عالی مقام طوس چند کلمه عربی بکار برده است. این پانصد بیت با «پادشاهی یزدگرد» شروع میشود و با «برانگیختن ماهوی بیژن را و گریختن یزدگرد و پنهان شدن در آسیاب» پایان مییابد (جلد پنجم «شاهنامه» چاپ مؤسسه خاور صفحات ۲۹۶ تا ۳۱۶).

کلمات عربی درین پانصد بیت ازینقرار است :

- ۱ = دهر
چنین است کردار گردنده دهر
نگه کن کز و چند یابی تو بهر
- ۲ = آلت
زمانه زمانیست چون بنسگری
نستدارد کسی آلت داوری
- ۳ = ایمن
دلت را به تیمار چندین میند
بس ایمن مشو بر سپهر بلند
- ۴ = ۷,۶,۵,۴ = مؤمنان ، امیر ، خالق ، نظیر
عمر آنکه بد مؤمنان را امیر
ستوده ورا خالق بی نظیر
- ۸ = ۹ = عرب ، عجم
چو بخت عرب بر عجم چیره شد
همی بخت ساسانیان تیره شد
- ۱۰ = قفیز
برآمد ز شاهان جهان را قفیز
نهان شد زرو گشت پیدا پشین

- ۱۲، ۱۱ = صلاب، بلا
 بیاورد صلاب و اختر گرفت
- ۱۳ = غم
 که من با سپاهی سختی درم
- ۱۴ = منبر
 چو با تخت منبر برابر شود
- ۱۵ = کفش
 نه تخت و نه تاج و نه زربینه کفش
- ۱۶ = نبید
 نباشد بهار از زمستان پدید
- ۱۸، ۱۷ = کفن : جوشن
 که این قادی خیمه گاه من است
- ۱۹ = فدا
 تو دیده ز شاه جهان بر مدار
- ۲۱، ۲۰ = برق، رعد
 فرستاده‌ای تیز چون برق و رعد
- ۲۲ = حریر
 یکی نامه‌ای بر حریر سپید
- ۲۳ = عنوان
 بعنوان بر از پور هر میزد شاه
- ۲۴ = فلك
 بیالای او تخت را شاه نیست
- ۲۵ = ردا
 ردا زیر پیروز افکنند و گفت
- ۲۶ = نقش
 هنرتان بدنیاست پیراستن
- ۲۸-۲۷ = رسول، حق
 سر نامه بنوشت نام خدای
- ۳۰-۲۹ = جن، آدم
 ز جنی سخن گفت و از آدمی
- ز روز بلا دست بر سر گرفت
- برنج و غم و شور بختی درم
- همه نام بوبکر و عمر شود
- نه گوهر نه افسر نه رخشان درفش
- نیارند هنگام رامش نبید
- کفن جوشن و خون کلاه من است
- فدا کن تن خویش در کار زار
- فرستاد ازین سو بنزدیک سمد
- نوشتند بر بیم و چندی امید
- جهان پهلوان رستم کینه خواه
- بیدار او در فلك ماه نیست
- که ما نیزه و تیغ داریم جفت
- دگر نقش بام و در آراستن
- محمد رسولش بحق رهنمای
- ز گفتار پینمبر هاشمی

ز تو حید و قرآن و حد، وحید، تهیدید، جدید	۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱ =
ز تهیدید و ز رسمهای جدید	ز تو حید و قرآن و حد و وحید
درخت بهشت و می انکبین	۳۸، ۳۷ = ماء، معین
دو عالم بشادی و شاهی و راست	ز کافور و از مشک و ماء معین
تنش چون گلاب مصعد بود	۳۹ = عالم
نیرزد بدیدار يك موی حور	که گرشاه بپذیرد این دین راست
نیرزد بر او دل چه داری بدرد	۴۱، ۴۰ = شقیع، مصعد
درود محمد همبکرد یاد	شقیع از گناش محمد بود
نه اسب و سلیح و نه جامه درست	۴۲ = حور
اگر دین پذیری علیک السلام	همه تخت و تاج و همه جشن و سوز
سراپرده آراسته شاه وار	۴۳ = شربت
ستاره است گفنی شبی لاجورد	جهانی کجا شربت آب سرد
نیامد بزخم اندرون پایدار	۴۴ = قرطاس
بیکسو کشیدند از آوردگاہ	بقرطاس مهر عرب بر نهاد
بسی نامور کشته شد در میان	۴۵ = سلیح
	که آمد فرستاده پسر و ست
	۴۶ = علیک السلام
	بدو گفت شعبه که ای نیک نام
	۴۷ = طوق
	همه طوق داران ابا گو شوار
	۴۸ = سنان
	سنانهای الماس در تیره گرد
	۴۹ = مغفر
	همه نیزه بر مغفر آبدار
	۵۰ = قلب
	برفتند هر دوز قلب سپاه
	۵۱ = هزیمت
	هزیمت گرفتند ایرانیان

۱- رسم در قسمت اول مقاله آمده است.

۲- تاج را معرب دانسته اند.

که از نیزه داران نماند ایچ کرد	به کرخ اندر آمد یکی حمله برد
بی بود و بر آسود از رود و می	منزل = ۵۳ چو منزل بمنزل بیامد به ری
بخشکی چو پیل و نهنگ اندر آب	عقاب = ۵۴ پی پشه تا پر پران عقاب
ببچیدو از باغ و میدان و کاخ	میدان = ۵۵ شمارا دل از مرز و شهر فراخ
هیونان مست گسسته مهرار	مهرار = ۵۶ چنان دید کز تازیان صد هزار
بچرخ زحل بر شدی تیره دود	زحل = ۵۷ بایران و بابل ز کشت و درود
بیامد بکف نامه شهریار	کف = ۵۸ بلند اختری نامجوی و سوار



پس بدین نتیجه میرسیم که عده کلمات عربی در پانصد بیت آخر «شاهنامه» (اگر مرتکب اشتباهی نشده باشم) ۵۸ است و عجیب آنستکه درین قسمت کلمات عربی نسبتاً کمتر است تا در پانصد بیت اول کتاب در حالیکه بلاشک فردوسی این قسمت اخیر را سالها پس از قسمت اول سروده است. اگر چنانکه معروف است و خود فردوسی هم در طی «شاهنامه» مکرر بدان اشاره کرده مدت تألیف و نظم «شاهنامه» را سی سال بدانیم می بینیم که با وجود تأثیر روزافزون کیش و مذهب اسلام در ایران و نفوذ و رسوخ زبان عربی در میان اشخاص با علم و فضل ایرانی نه تنها استعمال کلمات عربی از جانب فردوسی در آخر «شاهنامه» افزایش نیافته بلکه میتوان گفت کاهش نیز یافته است.

بطور اجمال میتوان قبول کرد که در هر هزار بیت از «شاهنامه» در حدود یکصد کلمه عربی (گاهی بیشتر و زمانی کمتر) موجود است و چون شماره ابیات این منظومه جاودانی در چاپ رمضانی و (مؤسسه خاور) در پنج جلد کتاب که اساس کار ما در تهیه این مقاله بوده است روی هم رفته بالغ بر ۶۱۹۷۰ (شصت و یک هزار و نهصد و هفتاد) بیت است پس

بیت	۱۲۹۲۰	۱ - جلد اول دارای
«	۱۱۷۲۷	« دوم
«	۱۰۵۲۵	« سوم
«	۱۳۳۶۲	« چهارم
«	۱۳۴۳۵	« پنجم

میتوان گفت که جمعاً در حدود شش هزار الی شش هزار و پانصد کلمه عربی در شاهنامه آمده است که بسیاری از این کلمات مانند «رای» و «خیر» و کلمات دیگری از این قبیل (۱ صدها بار تکرار شده است و بتقدیر آنکه تمام این ابیات واقعاً از خود فردوسی باشد) و حتی یک هزار و اند بیست دقیقتی را هم بشمار بیاوریم) مجموع ابیات هر پنج مجلد عبارت میشود از ۶۱۹۷۰ بیت.

برای اینکه بتوانیم شماره کلمات عربی را در «شاهنامه» بطور تحقیق معین نمائیم بهترین و آسانترین طریق همانا مراجعه بکتاب «فرهنگ لغات شاهنامه» تألیف وولف دانشمند آلمانی است و امید است که این کار را که چندان دشوار و پر زحمت هم نیست يك یا چند تن از جوانان و هموطنان ما انجام بدهند.

چنانکه در قسمت اول این مقاله مذکور گردید تعداد کلمات «شاهنامه» اعم از اسماء خاص و عام (البته اگر کلمه‌ای مثلاً چند صد بار هم استعمال شده است آنرا يك کلمه بشمار بیاوریم) بر طبق «فرهنگ لغات شاهنامه» تألیف وولف از ۹۰۰۰ کلمه (نه هزار) تجاوز نمیکند و لهذا میتوان بطور تخمین قبول کرد که لااقل چند صد کلمه از این نه هزار کلمه عربی است. فعلاً نظر ما در تهیه این مقاله مختصر و ناقص همینقدر است که خواستیم یادآور شویم نظریاتی که گاهی ناآزموده و بنا بر تعصب خام ایراد میشود و گفته میشود که فردوسی کلمات عربی در شاهنامه استعمال ننموده درست نیست و حقیقت امر با نظریات سطحی ابراز شده فرق بسیار دارد و برآستی جای تعجب است که کسانی مثلاً این بیت معروف شاهنامه را که بسیاری از ایرانیان با سواد از بردارند:

د قضا گفت گیر و قدر گفت ده فلک گفت احسن ملک گفت زه

و یا این بیت دیگر را:

د مبادا که در دهر دیر ایستی مصیبت بود پیری و نیستی

که در بیت اول پنج کلمه عربی و در بیت دوم دو کلمه عربی آمده است تکرار مینمایند و باز با اعتقاد خود باقی هستند که فردوسی کلمات عربی در شاهنامه نیاورده است. شاید بتوان ادعا نمود که چنین نظری در نزد بسیاری از هموطنان ما ناشی از بی دقتی و تقلید صرف از عقائد سست عمومی است و البته جای تأسف خواهد بود اگر این قبیل عقاید و آراء پایه فعالیت‌های ملی ولسانی و ادبی مآقرار گیرد. چنانکه گفته اند:

«خشت اول چون نهد معمار کج تا تیریا میرود دیوار کج»

۱- مثلاً کلمه «وه» بفتح که آنرا حرف وصل و واو عاطفه مینخوانند و در زبان فارسی استعمال بسیار دارد گویا عربی است زیرا در زبان پهلوی فقط او (O) تلفظ میشده است و اگر تلفظ امروزی را که مثلاً بجای نان و آب (با واو فتنحه) میگویند «نانو آب» در نظر بگیریم شبیه تلفظ ریشه پهلوی است والا عربی است.